

## احباط و تکفیر

بعضی که پیش روی شمامت موضوع احباط و تکفیر را که یک اصطلاح قرآنی و کلامی است، از دیدگاه قرآن، روایات و دانشمندان اسلامی اعم از متکلمان، فلاسفه و عرفا مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد.

زیر خساك می‌پوشانید. و از آنجا که کفر

سراسر قلب کافر را می‌پوشاند، به او کافر

گفته می‌شود. (تاج المرسوس، ج ۳، ص

۵۲۶ و ۵۲۵؛ لسان العریب، ج ۵، ص

۱۴۷-۱۴۶).

مسئله احباط و تکفیر با توجه به این

که به اعمال انسانها و نتایج حاصل از آن

مربوط می‌شود از قدمت تاریخی کهن

برخودار است، و می‌توان گفت که پیشینه

این بحث، از زمان تکلیف انسان شروع

می‌شود، چنان که خدای سبحان در قرآن

می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ أَوْحَىٰ إِلَيْكَ وَإِلَىٰ الَّذِينَ

مِنْ قَبْلِكَ لَنْ أَنشُرَنَّكَ أَنْ تُبْخِلَ عَمَلَكَ

وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾؛ به تو و همه

پیامبران پیشین وحی شده که اگر مشرک

احباط و تکفیر: از بین رفتن ثواب

عمل توسط گناهان را احباط، و بر عکس

آن یعنی از بین رفتن عقاب اعمال توسط

کارهای شایسته را تکفیر گویند.

احباط در لغت مصدر باب افعال از

ماده حَبَطَ يَحْبِطُ حَبْطًا و حَبْرًا، به معنی

از بین بردن و فاسد کردن عمل است و

زمانی به کار می‌رود که شخصی عملی را

انجام دهد و سپس آن را فاسد کرده و از

بین ببرد. (لسان العرب، ج ۷، ص ۲۷۲؛

کتاب العین، جزء سوم، ص ۱۷۴).

تکفیر مصدر باب تفعیل از ماده کفَر به

معنی پوشانیدن است، در زبان عرب به

کشاورز کافر می‌گویند چرا که بذرا در

شوری، تمام اعمال تبت تباه می‌شود و از زیانکاران خواهی بود. (نور/ ۶۵)

امیرالمؤمنین (ع) در نهج البلاغه نیز رانده شدن ابلیس از درگاه خداوند پس از شش هزار سال عبادت را مصداق احیاط دانسته است (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲)، بنابراین، واقعیت احیاط از پیشینه تاریخی کهن برخوردار است.

احیاط و تکفیر و مشتملات آنها به ترتیب ششازده و چهارده بار در قرآن مطرح شده است و در همه موارد به عمل نسبت داده شده است. فلذا اهمیت بحث احیاط بدان جهت است که اولاً این بحث به طور گسترده در قرآن و روایات مطرح شده است، ثانیاً با توجه به تفاسیر گوناگونی که از این بحث شده است، اگر حقیقت آن به درستی بررسی نشود چه بسا انسان با انجام دادن گناهی دچار یأس و ناامیدی شده و تمامی اعمالش را بر یادرفته تصور کند، و همین حالت، باعث فطوره شدن هر چه بیشتر وی در گرداب گناهان گردد. از طرفی اگر حقیقت تکفیر تبیین نشود ممکن است آدمی به عملکردهای خویش

بیش از اندازه خوشبین شده، دچار فرورد و نخوت گشته و چه بسا گستاخانه به گناه و معصیت ادامه دهد؛ بنابراین مسئله احیاط و تکفیر شیوای است که آدمی را در حوزه عملکردهایش در میان خوف و رجاء قرار می‌دهد که بهترین حالت برای بندگمان خداست.

متکلمان اسلامی نیز این بحث را به تبعیت از قرآن به طور مبسوط مورد بحث و بررسی قرار داده‌اند، این بحث در کلام اسلامی به تناسی ذیل مباحث وعده و وعید و گاهی ذیل مباحث معاد و ثواب و عقاب مطرح شده است.

احیاط در اصطلاح متکلمان به معنی آن است که معصیت یا عقاب متأخر موجب از بین رفتن طاعت یا ثواب مقدم می‌شود. در مقابل تکفیر به معنی آن است که طاعت یا ثواب متأخر باعث از بین رفتن معصیت یا عقاب مقدم می‌گردد. (کشف المراد، ص ۴۱۳، المقتد، جزء دوم، ص ۴۲) در برخی منابع احیاط و تکفیر را به معنی «پوشانیدن عمل» گرفته‌اند یعنی عمل قبیح آثار ثواب را می‌پوشاند، و مکذا عمل

شایسته آثار قبیح گناهان را می‌پوشانند. (تاج العروس، ج ۳، ص ۵۲۷) این معنی از احیاط و تکفیر، معنایی دقیق و ظریف است که در جمع اقوال منتقدت در این بحث و رسیدن به حقیقت مسئله، بسیار مفید و مؤثر خواهد بود.

چنان که بیان شد بحث احیاط در کلام اسلامی به صورت گسترده مطرح شده و دیدگاه‌های متفاوتی در این زمینه ارائه گردیده است. در نزد متکلمان معروف است که معتزله به احیاط و تکفیر معتقدند، هر چند در چگونگی آن پیشنهاد اختلاف است. (شرح الاصول الخمسة، ص ۶۲۲) و اشاعره و اکثر امامیه و مرجئه قائل به بطلان احیاط هستند. (اوائل المقالات ص ۹۶؛ کشف المراد، ص ۴۱۳؛ شرح المقاصد، جزء چهارم، ص ۱۲۲). از میان متکلمان امامیه به «نویختیان» نسبت داده شده که احیاط اعتزالی را پذیرفته‌اند. (اوائل المقالات، ص ۹۶) البته از برخی آثار نویختیان، قول به بطلان احیاط استفاده می‌شود. (الیاقوت فی علم الکلام، ص ۹۳) بنابراین معلوم

می‌شود که همه نویختیان به ثبوت احیاط معتقد نبوده‌اند. علاوه بر نویختیان، برخی از متکلمان متأخر از امامیه، احیاط به معنای تمسک به دلیل شده‌اند. (نورالبراهین، ص ۴۲۰؛ الحاشیه علی الهیات الشرح الجدید للتحرید، ص ۴۷۰؛ بحارالانوار، الجزء الخامس، ص ۳۳۲).

قبل از بررسی دیدگاه‌ها لازم است به چند نکته اشاره شود:

نکته اول این که احیاط هر چند به عمل نسبت داده شده است، ولی مراد از حیط عمل، آثار و نتایج آن است (المیزان، ج ۲، ص ۱۶۸) چرا که عمل در ظرف زمانی خاصی صورت گرفته و زائل می‌شود (التفسیر الکبیر، ج ۶، ص ۳۸) بنابراین آنچه از عمل باقی می‌ماند آثار و نتایج آن است.

نکته دوم این که مراد از حیط آثار عمل، تنها شامل آثار اخروی عمل نمی‌شود، بلکه اهم از آثار دنیوی و اخروی است. همانظوری که «ایمان» زندگی آخرت، اسباب کسب نجات است. (تذکره، ص ۱۱۱).

پاکیزه و نرانی می‌کند. کفر بعد از ایمان نیز همچنانکه در آخرت عذاب آور است، زندگی دنیوی را نیز برای کافر تنگ و تاریک می‌کند. (المیزان، ج ۲، ص ۱۶۸).

نکته سوم این که در بحث از احیاط عمل، تنها اعمال عبادی و قریبی محل بحث نیست بلکه مورد احیاط شامل تمامی افعالی است که انسان به قصد سعادت و کمال زندگیش آن را انجام می‌دهد، چرا که حیط در برخی موارد، در مورد کسانی (چون کافر و منافق) وارد شده است که هیچ عمل قریبی و عبادی ندارند (المیزان، ج ۲، ص ۱۶۸-۹).

نکته چهارم این که عمده محل اختلاف در این مسئله در ناحیه احیاط است، و در مورد تکثیر اختلاف اساسی وجود ندارد، چرا که تکثیر به بخش گناهان از جانب خداوند مربوط می‌شود و از نظر عقلی، مانعی ندارد که خداوند از عقوبت مجرمی درگذرد. (منشور جاوید، ج ۸، ص ۲۶۸ و ۲۶۹).

نکته پنجم این که اگر کسی بعد از ایمان و عمل صالح، کافر شود، در این

صورت کفر او باعث از بین رفتن تمام اعمال شایسته او نخواهد بود، سزای آن است که توحید و شریک نقطه مقابل هم بوده و در موضوع واحد جمع نمی‌شوند، فلذا در قیامت برای مشرکان حساب و میزانی برگزار نخواهد شد، چون با وجود کفر و شریک، تمام اعمالشان حیط و باطل می‌شود. (الحکمة المتعالیة فی الایضار الأریمة، ج ۹، ص ۳۱۰)، بنابراین محل نزاع در صورتی است که انسان، ایمان و عمل صالح را با معصیت درهم آمیزد. (شرح المقاصد، جزء چهارم، ص ۱۴۲).

**دیدگاه معتزله و بررسی آن**

بیان شد که محل نزاع در بحث احیاط در صورتی است که مکلف بین عمل صالح و فاسد جمع و خلط کرده باشد، و در این صورت نیز سه فرض متصور است، یا طاعتش بیشتر از معصیت است، یا بالمعکس، معصیتش بیشتر از طاعتش است، و یا طاعات با معصیت مساوی است. طبق دیدگاه معتزله فرض

سوم جایز نیست، چرا که بر اساس اجماع امت، جایگاه اهل آخرت یا بهشت است و یا جهنم، دیگر جایگاه سومی وجود ندارد، حال این شخص در صورت تساوی اعمال صالح با فاسد، یا داخل جهنم می‌شود که این ظلم است، و یا وارد بهشت می‌شود و این نیز بدون استحقاق بوده و قبیح است، بنابراین راهی برای تساوی اعمال وجود ندارد. و اما اگر یکی از اعمال کمتر از دیگری باشد، عمل کمتر توسط عمل بیشتر حیط شده و از بین می‌رود، (شرح الاصول الخمسة، ص ۲-۲۲۱)، و در این مسئله بین ابوعلی و ابوهاشم هیچ اختلافی وجود ندارد، اختلاف آنها در بحث احیاط در دو مورد است: یکی در مورد متعلق احیاط و تکثیر است که ابوعلی متعلق آن را طاعت و معصیت (یعنی عمل) می‌داند، چرا که طاعت و معصیت می‌توانند در همدیگر تأثیر بگذارند نه ثواب و عقاب، چون ثواب و عقاب با همدیگر تحقق پیدا نمی‌کنند تا در یکدیگر اثر بگذارند. لکن ابوهاشم متعلق احیاط و تکثیر را ثواب و عقاب می‌داند، به دلیل

این که لزوم قبول به احیاط و تکثیر بدان جهت است که جمع بین ثواب و عقاب ممکن نیست، چرا که ثواب، همان برخوردار از پاداش همراه با تعظیم و تکریم است، لکن عقاب برخوردار از عذاب تمام با اهانت و تحقیر است و آشکار است که این دو با هم منافقات دارند، بنابراین احیاط و تکثیر تنها در استحقاق ثواب و عقاب واقع می‌شود. (شرح الاصول الخمسة، ص ۴۲۴).

مورد دوم از اختلاف بین آنها، مسئله موازنه است، به این معنی که طاعات و معاصی با هم سنجیده می‌شود و هر کدام (به لحاظ کمی و کیفی) بر دیگری رجحان داشته باشد، آن دیگری را از بین برده و زائد بر آن باقی می‌ماند (اول المقالات، ص ۹۷، یادرفی).

ابوعلی منکر این معنی از احیاط است، لکن ابوهاشم معتقد به موازنه است (شرح الاصول الخمسة، ص ۴۲۵، کشف المراد، ص ۴۱۳) مثلاً اگر کسی عمل صالحش ده جزوه و عمل قبیحش بیست

آن. اما این که بیان شد ثواب و عقاب خالص بوده و استحقاق ثواب با استحقاق عقاب جمع نمی‌شود، این سخن نیز درست نیست چرا که عقل خلوص و بساطت ثواب و عقاب را تشخیص نمی‌دهد و همه اینها را از طریق دلایل نقلی می‌توان فهمید، بلی اجماع قائم شده که ثواب و عقاب به هم مخلوط نمی‌شوند، و هکذا بعد از ثواب (و بهشت) عقابی مترتب نمی‌شود، اما دلیل نداریم که بعد از عقاب نیز ثوابی داده نمی‌شود. مگر در کفار که دائمی بودن عقاب آنها اجماعی است، اما در مورد فساق اهل توحید چنین دلیلی وجود ندارد. (الاقتصاد، ص ۱۱۹؛ المنقذ، ج ۲، ص ۵۲؛ رسائل الشریف المرتضی، ص ۱۵۰) بنابراین در صورت اجماع استحقاق ثواب و عقاب، ابتدا به اندازه گناهان در جهنم عذاب شده، سپس وارد بهشت می‌شود. (قواعد المرام فی علم الکلام، ص ۱۶۵؛ اشراق الآموت فی نقد شرح الیاقوت، ص ۴۱۹؛ شرح المقاصد، الجزء الرابع، ص ۱۴۳).

وجه دیگری که برای عدم تثنای ثواب

بیان شد که ثواب و عقاب نمی‌تواند مساری باشد، قهرآیکی بیشتر از دیگری خواهد بود، و این دو استحقاق (استحقاق ثواب و عقاب) قابل جمع نبوده و با توجه به دائمی بودن ثواب یا عقاب از یک سو، و وجوب عمل به وعده و وعید از سوی دیگر، عقل حکم می‌کند که در این صورت اقل توسط اکثر احباط شده و از بین برود. (شرح الاصول الخمسة، ص ۴۲۳).

نقد و بررسی: با نقد همه یا برخی از مبانی یاد شده، طبعاً دلیل عقلی فوق اعتبارش را از دست خواهد داد. اولاً استحقاقی بودن ثواب و عقاب مورد قبول همه گروهها نبوده، بلکه اشاعره و برخی از متکلمان امامیه آن را باطل دانسته و قائل به تفصلی بودن آن هستند. (شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۱۰) علاوه بر آن، استحقاقی بودن ثواب و عقاب با توجه به تفسیرش افعال به انسانها (طبق نظر معتزله) در واقع باعث تثبیت ثواب و عقاب خواهد شد. (الاقتصاد، ص ۱۱۸-۱۱۷) و این مسئله موجب بطلان احباط است نه مؤید

۴۲۳؛ المواقف، ص ۳۷۹؛ انوار الملکوت فی شرح الیاقوت، ص ۱۷۲؛ التفسیر الکبیر، الجزء الثاني، ص ۱۱۷). شائناً: عقاب و ثواب را دائمی و پیوسته می‌دانند. (شرح الاصول الخمسة، ص ۴۲۳؛ شرح المقاصد، الجزء الرابع، ص ۱۴۲؛ کشف المراد، ص ۴۱۰؛ اللوامع الالهية، ص ۳۸۶) و خامساً: استحقاق ثواب و عقاب را منجز و قطعی می‌دانند نه معلق و مشروط به موافات، یعنی انسان در مقابل ایمان و عمل صالحش ثواب قطعی نوشته می‌شود و اگر بعداً گناهی بکند، آثار گناه، ثواب قبلی را از بین می‌برد. در مقابل، قائلان به موافات بر این باورند که ایمان و عمل صالح در صورتی ثواب دارد که در آینده کفر یا گناه دیگری را مرتکب نشود. (کشف المراد، ص ۴۱۲؛ المنقذ من التقليد، ص ۷۰؛ نهج المسترشدين، ص ۸۰؛ التفسیر الکبیر، ج ۶، ص ۳۸) . حال با توجه به مبانی فوق، اگر کسی مرتکب طاعت و معصیت شود و بدون توبه از دنیا برود، این شخص هم مستحق ثواب و هم مستحق عقاب است، پیش از این

جزء باشد، طبق مبنای ابوعلی تمام اعمال صالح این شخص از بین رفته و از اعمال قبیش هیچ چیزی کم نمی‌شود. لکن ابوهاشم این کار را بر خداوند قبیح دانسته و معتقد است که ده جزء از اعمال قبیح در مقابل ده جزء از اعمال صالح، همدیگر را از بین می‌برند، و این شخص تنها به اندازه ده جزء باقیمانده از اعمال قبیح معذب خواهد شد. قاضی عبد الجبار می‌گوید: آنچه (با عدل و حکمت) خداوند سازگاری دارد نظریه ابوهاشم است نه ابوعلی، چرا که دفع مضرات و عقاب، خودش منفعت است. (شرح الاصول الخمسة، ص ۴۲۵).

استدلال معتزله: معتزله برای اثبات مدعای خود، دلیل عقلی و نقلی اقامه کرده‌اند، دلیل عقلی آنان مبتنی بر چند مطلب است: اولاً: معتزله ثواب و عقاب را امری استحقاقی می‌دانند نه قضلی، (شرح الاصول الخمسة، ص ۴۲۳؛ المواقف، ص ۳۷۹). ثانیاً: معتقد هستند که استحقاق ثواب با استحقاق عقاب جمع نمی‌شود. (شرح الاصول الخمسة، ص

و عقاب بیان شده، آن است که تنافی استحقاق ثواب و عقاب یا به خاطر ذاتشان است، یا لازم ذاتشان و یا به خاطر امری خارج از ذاتشان که عارض بر ذاتشان است، صورت اول و دوم باطل است، چرا که ثواب و عقاب در ماهیت منافعی بودن مشترک هستند، حال اگر بخواید هر دو تأثیر بگذارید، اجتماع وجود و عدم لازم می‌آید، و اگر یکی بخواید تأثیر بگذارید ترجیح بلا مرجح لازم خواهد آمد، اما اگر تنافی به خاطر امر عارض باشد، با از بین رفتن امر عرضی، تنافی بین آن دو نیز از بین خواهد رفت. (الذواع الالهية في المباحث الكلامية، ص ۲۸۹؛ قواعد المرام في علم الکلام، ص ۱۶۵).

اما دليل نقلی قائلان به احیاط آیات قرآنی است که به صراحت مسئله احیاط را مطرح می‌کند، این آیات عبارتند از: بقره/ ۲۱۷ و ۲۶۴؛ آل عمران/ ۲۲؛ سائده/ ۵۳؛ انفصام/ ۸۸؛ اعراف/ ۱۳۸؛ توبه/ ۱۷ و ۶۹؛ هود/ ۱۶؛ ابراهیم/ ۱۸؛ کهف/ ۱۰۵؛ فرقان/ ۲۳؛ احزاب/ ۱۹؛ زمر/ ۶۵؛

محمّد/ ۱، ۹، ۲۸، ۳۲، ۳۳؛ حجرات/ ۲. از میان آنها به چند نمونه اشاره می‌شود.

خداوند در سوره بقره می‌فرماید: ﴿... وَمَنْ يَرْتَدَّ مِنكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَبِئْثُ وَهُوَ كَايُّ قَارِئِكِ خِطَّةٌ أَصْحَابُهَا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ﴾؛ «کسی که از آیینش برگردد و در حال کفر بچیرد تمام اعمال نیک او در دنیا و آخرت بر باد می‌رود». (بقره/ ۲۱۷).

و هکذا در سوره زمر می‌فرماید: ﴿لَيْسَ أَشْرَكَكَ لَيْحِيظُنَّ عَمَلَكَ وَتَكُونُ مِنَ الْخَالِسِينَ﴾؛ «اگر مشرک شوی، تمام اعمالت تباه می‌شود و از زیانکاران خواهی بود» (زمر/ ۶۵).

منکران احیاط در پاسخ از ادله نقلی معتزله گفته‌اند: اولاً دلیل عقلی بر بطلان احیاط اقامه شده است (که در ذیل قول به بطلان احیاط خواهد آمد) و بایستی ظواهر آیات را بر اساس دلیل عقلی معنی کرد. (الاقتصاد، ص ۱۲۱).

ثانیاً: ابطال عمل و احیاط، آن است که عمل بر وجه و شرطی که بتواند ثواب بر آن مترتب شود واقع نشده است، مثلاً،

صدقه اگر برای خدا باشد، ثواب دارد، لکن اگر به خاطر منت و ادبیت داده شود استحقاق ثواب را نداشته، و از عدم استحقاق ثواب، به ابطال و احیاط تعبیر می‌شود. بقیه آیات احیاط نیز چنین است. (الاقتصاد، ص ۱۲۲؛ شرح المقاصد، الجزء الرابع، ص ۱۳۳).

دیدگاه منکران احیاط: بیان شد که اشاعره و اکثر متکلمان امامیه قائل به بطلان احیاط هستند و برای اثبات دیدگاه خود علاوه بر نقد و ابطال مبنای معتزله در مسئله، خود دلیل عقلی و نقلی نیز اقامه کرده‌اند، اما دلیل عقلی آنها عبارت است از این که قول به احیاط مستلزم ظلم بر بندگان است، چرا که اگر کسی هم اطاعت و هم معصیت کرده باشد و معصیتش بیشتر از اطاعتش باشد، در صورت احیاط مانند کسی خواهد بود که هیچ اطاعتی انجام نداده است، و اگر اطاعتش بیشتر از معصیتش باشد، مانند کسی خواهد بود که معصیتی انجام نداده است، و اگر اطاعت و معصیت مساوی باشد، مانند کسی خواهد بود که هیچ

اطاعت و معصیتی انجام نداده باشد و این بطلانش واضح است. (کشف المراد، ص ۴۱۳؛ الاقتصاد، ص ۱۱۸؛ التلویح الالهية، ص ۳۸۸). این ایراد بنا بر مبنای ابوعلی جتائی که موازنه را در احیاط قبول ندارد وارد است، لکن بنا بر مبنای ابوهاشم که موازنه را در احیاط شرط می‌داند وارد نیست، لذا برای بطلان احیاط طبق تفسیر ابوهاشم گفته شده است که قول به موازنه مستلزم ترجیح بلا مرجح یا تناقض است، بدین معنی که اگر مکلف پنج تا ثواب و ده تا عقاب داشته باشد و یک دسته ثواب پنج تایی بخواید هر یک از دو دسته عقاب پنج تایی را از بین ببرد ترجیح بلا مرجح است، و اگر ثواب و عقاب هر دو مساوی باشد و با هم از بین بروند، این نیز بر خلاف مبنای ابوهاشم است، و اگر هر کدام بخواید دیگر را از بین ببرد این نیز مستلزم تناقض است. (کشف المراد، ص ۴۱۳؛ نهج المسترشدين في اصول الدين، ص ۸۱؛ التلویح الالهية، ص ۳۸۹؛ التفسیر الكبير، الجزء الثاني، ص ۱۲۷).

ملاحظه: بحث ترجیح بلا مرجح و

تناقضی که مطرح شده در صورتی وارد  
 است که مراد از تأثیر گذاری و تأثیر پذیری  
 در احباط، به نحو تأثیر و تأثر علی و  
 معلولی، یا سبب و سببی باشد، لکن مراد  
 قائلان به احباط به شرط موازنه آن است که  
 آنچه شایسته (فضل و حکمت) خداست  
 آن است که کار قبیح را مرتکب نمی شود و  
 کار شایسته را ترک نمی کند، و در اینجا  
 اسقاط اقل توسط اکثر و ابقای مازاد، کاری  
 است که از خدا شایسته است. (شرح  
 الاصول الخمسه، ص ۴۲۵؛ شرح تجرید  
 المعابد، ص ۳۸۶).

این رویکرد در برخی از معتزله هر چند  
 به لحاظ ظاهر با مبنای غلیظ آنها در مسئله  
 تقویض و استحقاقی دانستن ثواب و  
 عقاب، نامازگار است، لکن رویکرد  
 معتدلی است که می توان تا حدودی  
 اختلاف و مشکلات احباط را از طریق آن  
 حل کرد.

ادله نقلی منکران احباط: منکران  
 احباط برای رد قائلان به احباط به آیاتی از  
 قرآن کریم استدلال کرده اند که مضمون آنها  
 این است که هر انسانی پاداش اعمال نیک

خود را می بیند و اجر هیچ کس ضایع  
 نمی شود و خداوند به هیچ کس ظلم  
 نمی کند. این آیات عبارتند از: زلزال/ ۷؛  
 نساء/ ۴۰؛ انعام/ ۱۶۰؛ بقره/ ۱۴۳،  
 ۲۸۱ و ۲۸۶؛ کهف/ ۳۰؛ آل  
 عمران/ ۱۹۵ و ۲۵؛ نحل/ ۳۰؛  
 نمل/ ۸۹؛ زمر/ ۱۰؛ شوری/ ۲۳؛  
 غافر/ ۱۷؛ انبیاء/ ۹۴؛ نجم/ ۳۹ و ۴۰؛  
 مدثر/ ۳۸؛ ابراهیم/ ۵۱؛ دهمها آیات دیگر  
 که به دو نمونه از آیات اشاره می شود:  
 خداوند در سوره زلزال می فرماید: ﴿مَنْ  
 يَمْتَلِكْ يَفْضَلْ ذَرَّةً خَيْرًا لَّيْسَ لَهُ مِثْلُ  
 بِعَمَلِهِ﴾؛ «... إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ  
 ذَرَّاتٍ كَارِ خَيْرِ أَجْرٍ مَّا أَنَّهُمْ يَمْتَلِكُونَ»  
 هر کس هم وزن ذراتی کار بد کرده باشد آن  
 را می بیند (زلزال/ ۸ و ۷). یا در سوره کهف  
 می فرماید: ﴿... إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ  
 عَمَلًا﴾؛ «ما پاداش نیکوکاران را ضایع  
 نخواهیم کرد. (کهف/ ۳۰).

بر اساس این آیات و لزوم عمل به  
 وعده و وعید، ثواب و عقاب هر مقدار هم  
 که باشد در قیامت به انسان خواهد رسید.  
 (کشف المراد، ص ۴۱۳؛ اللسرامع

الالهية، ص ۴۳۸؛ قواعد المرام، ص  
 ۱۶۲) و با این آیات ادعای معتزله بر  
 احباط اعمال صالح توسط گناهان، باطل  
 می گردد. (النور الملکوت فی شرح  
 الیقوت، ص ۱۷۲).

در پاسخ از آیات فوق بیان شده است  
 که اگر خداوند در اثر یک گناه تمام اعمال  
 شایسته انسان را از بین ببرد، (چنان که  
 برخی از معتزله قائلند) این بر خلاف عدل  
 و حکمت الهی بوده و اشکال فوق وارد  
 است، لکن اگر به اندازه گناهش از ثواب  
 او کم شود، این در واقع خودش دیدن اثر  
 ثواب و عمل صالح است، چرا که دفع  
 ضرر در حکم منافع شمرده می شود. (شرح  
 الاصول الخمسه، ص ۴۲۵؛ نور  
 البراهین، الجزء الثانی، ص ۴۲۰؛  
 الالهیات علی هدی الکتاب والسنة  
 والعقل، ص ۸۶۵) بلکه ضرر بالاتر  
 از حصول منفعت می باشد. (الحاشیه  
 علی الهیات الشرح الجدید للتجرید، ص  
 ۴۷۰).

بحث احباط و تکفیر در فلسفه و  
 عرفان نیز به گونه ای دقیق تر مطرح شده

است، صدرالمتألهین علیه السلام در اسفار اربعه با  
 اشاره به نحوه محاسبه اعمال در قیامت  
 می فرماید: مردم در مدت زندگی شان یا  
 پیوسته اعمال شایسته انجام دادند یا اعمال  
 ناشایسته و یا مخلوطی از هر دو؛ در روز  
 قیامت نیز مردم وضعیتشان از دو حال  
 خارج نیست یا بین اعمال خوب و بد  
 رجحان وجود دارد یا ندارد، در صورت  
 ترجیح یکی بر دیگری، اگر ترجیح و غلبه  
 با اعمال شایسته باشد فرد از اهل سعادت  
 خواهد بود، ولی اگر رجحان یا معصیت  
 باشد فرد از اهل شقاوت خواهد بود. و در  
 صورتی که اعمال خوب و بد مساوی باشد  
 این وضعیت متوسط بین بهشت و جهنم  
 بوده و بر خداست که عذاب کند یا  
 ببخشد، لکن با توجه به رحمت و جودت  
 مطلق الهی، جانب بخشش و رحمت در  
 حق چنین شخصی ارجح خواهد  
 بود. (الحکمة المتعالیه، الجزء الثانی، ص  
 ۳۰۲).

عبارت یاد شده بیانگر آن است که بین  
 اعمال صالح و طالح سنجیده می شود و هر  
 کدام در یک سنجیده می شود. (اللسرامع

رفار می‌شود، و این تا حدودی با قول به احیاط به نحو موازنه سازگاری دارد. جناب ملاحظه فرمایید در کتاب «الشواهد الزبویه» نیز با اشاره به دشواری فهم احیاط و تکفیر، این بحث را با دقت بیشتری مطرح کرده و می‌فرماید: احیاط و تکفیر ظاهراً از مشکلات است چرا که وجود، منقلب به عدم نمی‌شود و حیثیت وجود کاشف از حیثیت وجوب است و هسر موجودی همچنان که از مرتبه‌ای از مراتب نفس الامر که حد وجودش است، زایل نمی‌شود؛ از مطلق نفس الامر نیز زایل نمی‌شود. چرا که انتفاء طبیعت به سبب انتفاء همه افراد آن است، و هر ممکن را دو تا ضرورت احاطه کرده است. در بحث احیاط اعمال باید توجه داشت عملی که از انسان سر می‌زند ممکن الوجود است، و هر ممکنی دو وجه دارد یک وجه آن که به سوی پروردگار است وجه نورانی آن است، و وجه دیگر آن که به سوی نفس انسان است، وجه ظلمانی آن است. حیاط اعمال عبارت است از پوشانیدن و از بین بردن وجوه نورانی آن و آشکار ساختن وجوه ظلمانی آن. و تکفیر

از گناهان نیز بر عکس آن است. (الشواهد الزبویه، ص ۷۷۴). آنچه از عبارت فوق می‌توان استفاده کرد این که، هیچ صعلی از انسان معلوم نمی‌شود، بلکه اعمال شایسته باعث می‌شود که چهره ظلمانی اعمال قیح که از انسان صادر شده پوشیده شود. و هنگام بر عکس، اعمال قیح نیز باعث مستور و پوشیده ماندن آثار نورانی اعمال صالح در انسان است، و اگر ما از این پوشانیدن و آشکار ساختن به احیاط و تکفیر تعبیر کنیم، به حقیقت مطلب نزدیک شده‌ایم. علامه طباطبایی نیز در میزان بحث نسبتاً مبسوط و دقیقی را درباره احیاط و تکفیر مطرح کرده‌اند که می‌تواند به عنوان فصل الخطاب همه این مباحث باشد، ایشان با تبیین بنیای مسئله و تفسیری متفاوت از دیدگاه متكلمان می‌فرماید: در مسئله احیاط يك اصل و پایه وجود دارد و آن این است که باید زمان استحقاق جزاء و محل آن روشن شود، برخی آن را وقت عمل و برخی زمان مرگ و بعضی دیگر آخرت دانسته‌اند و گروهی زمان جزاء را وقت عمل

به شرط موافقت بیان کرده‌اند. (المیزان، الجزء الثانی، ص ۱۷۱) لکن آنچه از آیات قرآن استفاده می‌شود این است که جزای اعمال در آخرت عین اعمال دنیاست. از آیاتی چنین: «رَبُّنَ الدِّینِ یَا کُلُّوْهُ اَنْوَالٌ لِّیَاسِی ظَلَمًا اِنَّمَا یَا کُلُّوْهُ فِی یَوْمِنَهُمْ نَارًا وَ یَبْیَضُّوْنَ سَعِیرًا»؛ کسانی که اعمال پیمان را به ظلم و ستم می‌خورند، (در حقیقت) تنها آتش می‌خورند، و به زودی در شعله‌های آتش می‌سوزند» (نساء/ ۱۰) و آیه «لَقَدْ کُتِبَ فِی کِتَابِ مِنْ هَذَا کَلِمَاتٌ عَلَیْکَ یَا عِیْشَی» (البقره/ ۱۲۹) «در قرآن کریم هیچ آیه‌ای به غیر از این آیه نیاید، در آیات این مطلب کافی بود که زندگی آخرت همسره و در کنار زندگی دنیاست، لکن پرده‌ای میان ما و آن حائل شده است، چرا که غفلت و کشف پرده در صورتی صحیح است که آدمی از چیزی که پیش روی او و حاضر در نزوانست بی‌خبر باشد، نه در مورد چیزی که اصلاً وجود

ندارد و بعدها موجود می‌شود. (المیزان، ج ۱، ص ۹۰) لازمه حضور نتایج اعمال با انسان در این دنیا آن است که بگیریم نفس انسانی مادام که به بدن تعلقی دارد، جوهری است دارای تحول و قابلیت تحول را، هم در ذات خود دارد، و هم در آثار ذاتش که عبارت است از صورت‌هایی که از ذات صادر می‌شود و نتایج شایسته یا ناشایستی که این صورت‌ها به دنبال دارد، پس اگر از نفس، کار نیکی صادر شود صورتی معنوی در آن به وجود می‌آید که مقتضی انصاف آن به ثواب خواهد بود؛ و اگر معصیتی از نفس صادر شود، صورتی معنوی که مقتضی عقاب است، در آن به وجود می‌آید. لکن از آنجا که ذات با توجه به عرض حسنت و شیئات در معرض تفسیر و تحول است امکان دارد که صورت موجود و بالفعل به صورتی دیگر تبدیل بشود، و این مسیر ادامه پیدا می‌کند تا این که لحظه مرگ فرا رسد و نفس از بدن جدا شده و از حرکت باز ایستد، در چنین صورتی، صور و آثار آن ثابت شده و تغییر پیدا نمی‌کند مگر این که در شفاعت، مغفرت، اقرار شود.

شود عمل خود را تپاه کرده و در عالم آخرت

از زیانکاران خواهد بود. (مأله/ ۵).

۲. ارتداد بعد از اسلام: ﴿... وَمَنْ

تَرْتَدَّ مِنكُمْ مِنْ دِينِهِ يُؤْتِكُمْ كَمَا فِئْرُ

فَأُولَئِكَ حَظُّكَ أَصْحَابُكُمُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ

وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا

خَالِدُونَ﴾؛ «هر کس از آئین برگردد، و

در حال کفر بماند، تمام اعمال نیک

(گذشته) او در دنیا و آخرت، بر باد

می‌رود، و آنان اهل دوزخند و همیشه در آن

خواهند بود. (بقره/ ۲۱۷).

۳. شرك: ﴿وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا

كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾؛ «اگر آنها مشرك شوند

اعمال (نیکی) که انجام داده‌اند، نابود

می‌گردد» (انعام/ ۸۸).

۴. ممانع شدن از راه خدا و

مخالفت با پیامبر ﷺ: ﴿إِنَّ الدِّينَ كَفَرُوا

وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَتَقَاتُوا الزُّمُورَ مِنْ بَنِي

مَآئِنَ لَهُمْ الْهُدَىٰ أَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ فَيُضِلَّهُ

وَيَتَّخِطَّ أَصْحَابُكُمْ﴾؛ «آنان که کافر شدند

و (مردم را) از راه خدا باز داشتند و بعد از

روشن شدن هدایت برای آنان به مخالفت با

رسول (خدا) برخاست، هرگز زبانی به خدا

نرسد» (مجادله/ ۱۰).

مسئله و نتایج حاصل از احیاط به شدت

ناقص است، آیات و روایات نیز در این

مورد به برخی از گناهان و طاعات اشاره

کرده‌اند، و چه بسا حکمت الهی در مخفی

ماندن جزئیات مسئله باشد، چه این که

چنین حالتی باعث می‌شود که بندگان خدا

در بهترین حالت که همان حالت خوف و

رجاست باقی بمانند.

۲. از میان اقوال مثبتان احیاط، قول

ابوعلی که قائل به حبط مطلق بود باطل

است، چرا که مستلزم ظلم بر بندگان

است، لکن قول ابوهاشم که موازنه را

مطرح کردند، با تغییر مبنای بحث،

می‌توان فی الجمله آن را پذیرفت.

۳. آنچه از احیاط در میان مکلمان

مطرح شده است، معنای ظاهری آن

است، لکن بطون حقیقی آن، در فلسفه و

عرفان مطرح شده است و آن این که نفس

آدمی مادام که به بدن دنیوی تعلق دارد، در

هر لحظه مدارج و منازل آخرت (اعم از

بهشت و جهنم) را طی می‌کند، به محض

این که کار شایسته‌ای انجام می‌دهد، وجود

او نورانی می‌شود، و به محض این که کار

ناقصی می‌کند، به محض این که کار

خوبی می‌کند، به محض این که کار

بدی می‌کند، به محض این که کار

خوبی می‌کند، به محض این که کار

سیره عقلا نیز در مورد مجازات همین

روش را به کار گرفته و به مجرد صدور کار

خوب یا زشت، فاعل آن را مدح کرده و

پاداش می‌دهند، و یا مذمت کرده و

مجازات می‌کنند، البته این رویه را با توجه

به احتمال تغییر و تحول در انسانها تا لحظه

مرگ قابل تغییر و تبدیل می‌دانند و بعد از

مرگ تثبیت می‌شود. (المیزان، ج ۲، ص

۱۷۱).

جمع بندی اقوال و نتیجه گیری

از مباحث و اقوال مختلف دانشمندان

در بحث می‌توان به نتایج ذیل دست

یافت:

۱. با توجه به وجود آیات و روایات

فراوان در زمینه احیاط، نمی‌توان به طور

مطلق، قول به احیاط را باطل دانست،

بنابراین فی الجمله باید اصل احیاط در

اعمال را پذیرفت، لکن آیا احیاط در

تمامی طاعات و معاصی جریان دارد یا نه؟

معلوم نیست (بحار النور، ج ۵، ص ۳۳۴؛

نور البراهین، ص ۲۲۰-۲۱۹)، عقل

آدمی با توجه به نقصان آن در زمینه جزئیات

احیاط، نمی‌تواند به طور

مطلق، قول به احیاط را باطل دانست،

بنابراین فی الجمله باید اصل احیاط در

اعمال را پذیرفت، لکن آیا احیاط در

تمامی طاعات و معاصی جریان دارد یا نه؟



نمی‌رسانند و (خداوند) به زودی اعمالشان را نابود می‌کند (محمّد/ ۳۲).

۶. بی‌حسروتی نسبت به پیامبر ﷺ:

﴿إِنَّا أَنهَى الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَوَلَّوْا أَعْمَالَكُمْ فَتَوَلَّوْا صَوَابَ اللَّهِ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ﴾؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، صدای خود را فراتر از صدای پیامبر نکنید، و در برابر او بلند سخن مگویید (و داد و فریاد نزنید) آن‌گونه که بعضی از شما در برابر بعضی بلند صدا می‌کنند، مبادا اعمال شما نابود گردد در حالی که نمی‌دانید.» (حجرات/ ۲).

۸۰۷. قتل پیامبران و قتل امرکنندگان به عدل: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيَّ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾ «اولئك الذين خيبت أفعالهم في الدنيا والآخرة وما لهم من ناهيرين»؛ «کسانی که نسبت به آیات خدا کفر می‌ورزند و پیامبران را به ناحق می‌کشند، و (نیز) مردمی را که امر به

عدالت می‌کنند به قتل می‌رسانند، به کيفر درونک بشارت ده آنها کسانی هستند که اعمال (نیکشان، به خاطر این گناهان بزرگ) در دنیا و آخرت تباہ شده و باور و مددکاری ندارند.» (آل عمران/ ۲۱)

علاوه بر موارد فوق، در آیات قرآنی از گناهانی چون نفاق و دورویی، (حزاب/ ۱۸ و ۱۹)؛ دنیاطلبی و اعراض از آخرت، (هود/ ۱۵ و ۱۶)؛ انکار اذیت کردن، (بقوه/ ۲۶۴) به عنوان حیث کنندگان اعمال یاد شده است.

ابطال یاد شده است.

عوامل تکفیر:

۱. ایمان و عمل صالح: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَتَلَمَّوا الصَّالِحَاتِ وَآتَوْا بِمَا تُرَكِّبُ يَدَاكَ مِنْ حَسَنَاتٍ وَأَصْلَحَ بِاللَّهِمْ﴾؛ «و کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند و به آنچه بر محمد ﷺ نازل شده - و همه حقی و از سوی پروردگارشان است - نیز ایمان آوردند، خداوند گناهانشان را می‌بخشد و کارشان را اصلاح می‌کند.» (محمّد/ ۲).

۲. توبه: ﴿إِنَّا أَنهَى النَّبِيَّ أَنْ يُرْمِيَ إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً تُصَوِّغُ لَكُمْ أَنْ يَكْفُرَ عَلَيْكُمْ سِيئَاتِكُمْ﴾؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به سوی خدا توبه کنید، توبه‌ای خالص؛ امید است (با این کار) پروردگارتان گناهانتان را ببخشد.» (تحریم/ ۸)

۳. اجتناب از گناهان کبیره: ﴿إِنَّ تَجَنُّبَكُمْ كَمَا تَنْهَوْنَ عَنْهُ يَكْفُرْ عَنْكُمْ سِيئَاتِكُمْ وَيُدْخِلْكُمْ فِي دَعْوَى كَرِيمَةٍ﴾؛ «اگر

از گناهان بزرگی که از آن نهی می‌شود پرهیز کنید، گناهان کوچک شما را می‌پوشانیم، و شما را در جایگاه خوبی وارد می‌سازیم» (نساء/ ۳۱).

۴. هجرت، جهاد و شهادت در راه خدا: ﴿قَالِ الَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُولَئِي فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سِيئَاتِهِمْ﴾؛ «آنها که در راه خدا هجرت کردند، و از خانه‌های خود بیرون رانده شدند و در راه من آزار دیدند، و جنگ کردند و کشته شدند به یقین گناهانشان را می‌بخشیم» (آل عمران/ ۱۹۵).

۵. صدقه‌بختی: ﴿إِنَّ بُدُّوا الصَّدَقَاتِ فَيَمْتَمُّوا بِهَا وَأَنْ تُخْفَرُوا وَتُؤْتُوا الْقُرْآنَ قَهْرًا وَتُكْفَرُ عَنْكُمْ مِنَ الْسَيِّئَاتِ﴾؛ «اگر اتفاقاً را آشکار کنید، خوب است، و اگر آنها را مخفی ساخته و به نیازمندان بدهید شما بهتر است، و قسمتی از گناهان شما را می‌پوشاند.»

در روایات نیز از نماز، روزه، حج و صوم و شفاعت پیامبر ﷺ و اهل بیت (ع) به عنوان عوامل تکفیر یاد شده است که